

بقلم: آقای عطاءالله تدرین

## علامه عشقی شیخ المشایخ ذهبیه

خراباتی شدن از خود رها نیست  
 خودی کفر است اگر خود پارسا نیست  
 خراباتی خراب اندر خراب است  
 که در صحرای او عالم سراست  
 شبستری

قدوه العارفین و زبده السالکین شیخ المعرفه و موید التولید حاج میرزا حسین



عشقی قریب یکصد و سی سال پیش در  
 شیراز متولد گردید پدرش از بازرگانان  
 سرشناس و معروف شیراز بود که در  
 تربیت فرزندش کمال دقت و مراقبت  
 را مبذول داشت. عشقی پس از پایان  
 تحصیل از شیوخ ممتاز سلسله مبارکه  
 مرتضویه ذهبیه رضویه علیه آلاف والتناء  
 والتحیه بود و بطوریکه در تذکره عرفاء  
 دیده شده فامیل عشقی اباعن جداً متسلک  
 به سلك فقرای ذهبی بوده اند.

گویند شبی در نجف اشرف قرب  
 حرم مطهر حضرت سلطان الاولیاء علی

علیه السلام مولی را زیارت میفرمایند که باو دستور میدهند برخیز و مدتی بسیر و  
 سلوک مشغول باش مشارالیه بفرمان مبارکش از نجف به بغداد و بصره و از طریق بصره

به هندوستان عزیمت کرد و چون عالم بر علم طب بود شغلشان در سیروسایاحت طبابت بود و از این ممرزندگی می کردند .

مدتها در پراکنه هندوستان به سیروسایاحت و درک فیض حضور بزرگان طریقه حقه جعفری مستفیض و هم آنجا علم رمل و جفر و اسطرلاب ، نجوم ، هیئت را کسب و از آنجا به نجف تشریف حاصل و پس از زیارت و آستان بوسی به ایران مراجعت و به شیراز می آیند و در همین ایام بابدیر بزرگوار خود مرحوم سلاله السادات جناب حاج سید جلال الدین مجدالاشراف قطب زمان خود ملاقات و بتوصیهی او بتهران عزیمت و بعنوان شیخ المشایخ سلسله علیه ذهبیه در تهران به دستگیری و ارشاد مشغول میشوند و در همین زمان بلقب مؤید التولیه و شیخ المعرفه از حضرت مجدالاشراف مقنن می گردند .

بطوریکه فرزند دانشمند و بزرگوارش آقای حسین عشقی متصدی اداره امور آرامگاه رضا شاه فقید برای نگارنده گفته اند آن مرحوم در تمام حیات خود بر ارشاد و هدایت و دستگیری فقرای ذهبی مشغول بوره اند آنچه شنیده و دیده شده در تمام حیات خود آن بزرگوار شبانه روز بیش از سه ساعت خواب آنهم بطور نشسته و سر بر میز کوچکی که در جلوی خود داشته معمولاً استراحت می کردند و ازا کل لحوم حیوانی چه در اربعین های سلوکی و چه در غیر از اربعین بشدت خودداری داشتند ، غذای ایشان کمی عدس و روغن زیتون بوده است .

از جمله مریدان ایشان عین الدوله صدراعظم وقت بود ماجرای تراشیدن شارب عین الدوله داستانی است که اگر توفیق رفیق شد برای اطلاع خوانندگان در مجله شریفه ارمغان منتشر خواهیم کرد .

علامه عشقی از شعرا و سخن سرا یان نامی ایران است اجازه دهید این مقاله را با یکی از قصاید درباره ایشان خاتمه دهم .

بهوای عشق و نوای عشق دل مبتلی بسخن درآ  
 چه هزارها به سرای گل بسرا و نوا بیچمن درآ  
 بیچمن درآ و رواج بین طری صنوبر و کاج بین  
 به سر شکوفه تو تاج بین زغم وهموم و حزن درآ  
 به صفا و نزهت یاسمن به طراوت گل نسترن  
 به شقایق و گل ضیمرن به میان سرو و سمن درآ  
 ز خمول و عزلت سالها زغم مدام و خیالها  
 بدرآ و بر تو نوالهها تو از این رباط کهن درآ  
 چو نشسته‌ای تو بگوشه‌ای نبری ز عشق توشه‌ای  
 بدرآ ببر دوسه خوشه‌ای برهوت نه به یمن درآ  
 بدرآ تو از حجاب عدم بنگر جمال شد قدم  
 ملکوت بین ، جبروت هم بدرون دیده من درآ  
 بنشین بکشتی نوح جان و برو بنور فتوح جان  
 بنگر سرادق روح جان چو اویس حق بقرن درآ  
 زقران و قرین و قرن گذر ز زمان و زمین و زمن گذر  
 تو از آن و از این و زمن گذر بجهان خلع بدن درآ  
 زره شریعت احمدی تو بجو طریقت احمدی  
 و ببو حقیقت احمدی ز ره برون نشدن درآ  
 بغدادیر خم شه زوشرف بگرفت دست شاه نجف  
 علی ولی شه لو کشف که شها بمسند من درآ  
 بگرفت دست ابوالحسن که تویی خلیفه ذوالمنن  
 تو شهری بجمله مرد وزن بخدا قسم تو چومن درآ

تو که اصل اصل اصالتی تو بدایتی تو نهایتی  
 تو امیر روز قیامتی بفرای دشمن من درآ  
 تو همای عالم وحدتی تو قسیم دوزخ و جنتی  
 تو صراط و راه هدایتی نفسی و جان بیدن درآ  
 تو زحق چو صهر محمدی تو که نهر بحر محمدی  
 تو که باغ و شهر محمدی به شبانی امت من درآ  
 بخدا که عشقی خسته دل بود از جناب تو بس خجل  
 بتو ملتجی است زجان و دل بدرون دیده من درآ

### نا تمام

بسا سان چنین گفت فرخ سروش  
 که بر نغز گفتار من دار گوش  
 چه بگذشت ز آئین تازی هزار  
 شود کیش تازی بدانگونه زار  
 که گر بنگرد باز آئین گرش  
 نیابد بیدیدار پا از سرش

(فردوسی)

آنرا که گوش ارادت گران آفریده اند چون کند که بشنود و  
 آنرا که کمند سعادت کشان میبرد چه کند که نرود . (سعدی)